

ویژه نامه نقد نمایش «شب نهم»

منتقدان: سید رضا هاشمی زاده. راضیه ذاکری



کانون منتقدان تئاتر
استان هرمزگان



آغاز فعالیت فعالیت از سال ۱۳۵۹
درای مدرک دکترای فلسفه
رئیس انجمن نمایش میناب ۶ سال
دبیر جشنواره های تئاتر هرمزگان و همدان

نمایش شب نهم

نویسنده: علی رضایی
کارگردان: علیرضا درویش نژاد

شهرستان میناب
زمان: ۵۰ دقیقه

بازیگران: شیوا قاسمی، احمد شنبه نیا،
جعفر قاسمی، ابولقاسم احدیان، داود رمضان
زاده، محمد سلیمی، عاطفه درویشی، نازنین
زهره پاکاری، حورا کریمی، حسن درویشی،
میران سلمانی، قنبر رضا پور، عرفان سهرابی،
افشین شیخ آبادی

منشی صحنه: امین شیخ آبادی گر
طراح و دوخت لباس: افشین شیخ آبادی
طراح صحنه: حسن سبحانی
طراح نور: علیرضا رنجبر

موسیقی: امیر حسین قدوسی، محمد امین
منصوری، شیراز عشقی، حسین خاکی، احسان
کریم آبادی، باقر رمضان زاده

طراح پوستر و بروشور: یونس دهقانی
خلاصه نمایش: داستان یک حسینیه ی قدیمی
است که هر ساله ماه محرم در اون تعزیه
برگزار می شود و یک متولی منبر به اسم زینب
دارد. برخی از تعزیه خوانان که در محله ی
خودشان یک حسینیه ی جدید بنا کرده اند و
می خواهند که اینجا را از رونق بیندازند ولی
زینب اجازه نمی دهد و...



نویسنده: علی رضایی
کارگردان: علیرضا درویش نژاد

چهارشنبه ۱۹ آبان
تئاتر ساعت ۱۶ عصر



کانون منتقدان تئاتر
استان هرمزگان
۱۳۹۵

چهارشنبه ۱۹ آبان
ساعت ۱۶ عصر



نمایش شب نهم نوشته چند دهه قبل استاد علی رضایی را برای امروز باز آفرینی کرده است. کاری که علیرضا درویش نژاد آن را از میناب برای اجرای دوم روز پایانی جشنواره سی و سوم به صحنه برد. نمایش در هسته مرکزی خود تنش ها و دعوای دو محله از شهر را روایت می کند که برای علم کشی و تعزیه رو دروی هم قرار می گیرند.

حب و بعض های محلی، کینه ها و دشمنی هایی که در سایه و حاشیه اتفاق مذهبی و آیینی همچنان پررنگ و لعاب دیده می شود. درویش نژاد و گروهش برای روزآمدی نمایشی که در گذشته از جدال های برپایی مراسم آیینی عزاداری حسینی سخن و تصویری را بازنمایی می کرده است به ورود چند خرده روایت که هر کدام می توانست داستان مستقل و مجزایی باشد دست زده اند.

جان باختن چند معلم جوان در چندسال گذشته که در برخورد با خودروهای قاچاق سوخت رخ داد، یک عشق کم رmq فرعی که ردی اساسی در پیشبرد داستان ندارد و ارتباط قاچاقچیان با برخی سیاسیون و... خرده روایت هایی هستند که در پیکره اصلی روایت جا و جان نمی گیرند و بیش از آنکه بازتابی از شرایط و اقتضائات روز را نشان دهند مثل وصله ای اضافی بر جامه نمایش توی چشم می زنند.

نمایش از نقطه نظر روایت اختلافات و تنش ها در هسته مرکزی (تقابل هیات ها برای خودنمایی در ایام عزاداری حسینی) توانسته چه در گفت و گوها و چه در بازی ها موفق باشد اما مفصل اتصال حوادثی که هر کدام برآمده از واقعیتی هستند به دلیل اینکه به متن اصلی افزوده شده اند چندان محکم و وثیق نبوده که بتواند نقطه قوتی برای نمایش تلقی شود و گویی گروه نمایش خواسته اند بخشی از مسائل و مشکلات جاری شهرستان را در لابه لای نمایش بدون توجه به ارتباطات دراماتیکی بازگویی کنند.

سوگیری در نمایش، نیز مشهود بود به این معنا که از اول گروه متعلق به خیر و درستی و راستی، سبزپوش و نیکومنش و خوش خصلت ظاهر شدند و افراد مقابل که شر و دنی و پلشت بودند با حرکات خارج از قواعد انسانی و چون شیاطین، بد و زشت کردار و منفور تکرار کلیشه ای این نوع جانبداری بیش از حد در چشم و ذهن مخاطب فرو می رفت.

درویش و رستم (عهده دار نقش شمر تعزیه) خلافکار، قاچاقچی و بدسیرت بودند. برای حسینییه از راه خلاف هزینه کرده و آن را با منیت کردن درهم آمیخته بودند میرزایی بود





که شال سبزی دور گردن داشت و عباس تعزیه هم بود و در انتها قربانی کینه و بغض درویش گروه مقابل شد. این عیان کردن جایگاه کاراکترها، مخاطب را از تعمق و لایه کاوی و ژرف اندیشی باز می داشت.

نمایش باقتل میرزا توسط درویش در حالی پایان گرفت که گویی آن همه حرف و حدیث و دغدغه روزی که در ذهن اجراکنندگان نمایش می گذشت ناتمام رها شد. نمایش، در بخش های تعزیه ای از بازی ها و دیالوگ های بجا و کنشمندی بهره می برد اما افزوده های روز آور، کشتی نمایش را سنگین و پرتلاطم بر بستر روایت رها کرده بود.

مشکلات، آسیب ها و اتفاقات حوزه جغرافیایی و اقلیمی نمایش می تواند هر کدام تم و ژرف مایه نمایش و آفرینش اثر مستقل دیگری باشد که اینگونه روی تن کار چسب شده جلوه نکند و شان دراماتیکی رویداد نیز حفظ شود.



عکاس: کیومرث خوش صفت





در این اثر که کارگردان اذعان می‌دارد با حفظ اصل متن صحنه‌هایی به متن اضافه شده بود و به نوعی اجرای به روز شده نمایشنامه قدیمی علی رضایی است. اما آنچه مخاطب دریافت می‌کند آشفتگی غیر منطقی بستر نمایش است که هیچکدام از اتفاقات ربطی به هم پیدا نمی‌کند. در این نمایش آنچه در ابتدا می‌بینیم که قصه اصلی نمایش است مسئله تعزیه و نگرهبانی از باورهای مذهبی مردم یک جامعه است که دو گروه خیر و شر که گروه خیر سبز پوش و گروه شر قرمز پوش نمایش‌اند را به تقابل می‌نشینیم. در اینکه امروزه مذهب آلوده شهرت و ثروت و شهوت‌رانی عده‌ای شده و یا گروهی برای کسب اعتبار اجتماعی آن را ملعبه و بازیچه خود نموده‌اند را کارگردان به خوبی نشان می‌دهد اما در ادامه‌ی قصه نمایش هارمونی خود را از دست می‌دهد و شاهد داستانی‌های غیر مرتبط با آن می‌شویم.

اصل قصه اینگونه است که یک حسینه‌ی قدیمی که متولی بنام زینب دارد و عده‌ای جوان می‌خواهند این حسینه را از رونق بیندازند در ادامه‌ی آن کشته شدن ۵ معلم را در تصادف با ماشین‌های قاچاق گازوئیل و عشق پسرو دختری را می‌بینیم که انگاری فقط جهت رفع خستگی تماشاگر به عنوان آگهی بازرگانی حاضر می‌شوند. هیچ منطق ارتباطی مابین داستانک‌ها و داستان نمایش پیدا نمی‌شود و این عمده تفاوت، بزرگترین اشکال نمایش در مبحث کارگردانی است. بیشتر صحنه‌ها تنش و درگیری فیزیکی و فریاد تماشاگر را کلافه می‌کند. مخاطب به راحتی بلا تکلیفی قصه را دریافت می‌کند. بازیگران با دیالوگ کردن پشت سر هم و وارد شدن در دیالوگ بازیگر مقابل در آشفتگی صحنه نقش بیشتری داشتند. با اینکه بصورت ابتکاری در برابر بعضی از کنش‌های نمایشی بازیگر نقش رستم و درویش که در واقع بیانگر نفس اماره بودند صدای سگ را لابه‌می‌کردند تا زشتی درونی نفس را نشان دهند یا میرزا که علم بردار حسینه است و برادر خود را در تصادف با ماشین‌های گازوئیل رستم از دست داده و باز هم صبر پیشه می‌کند و عزت نفس عباس گونه‌اش را نشان می‌دهد، اما باز هم هیچ کمکی به همسان‌سازی بستر نمایش نکرد. زینب نقش پررنگی از خود نشان نداد نه در بازی و نه در رفتار نمایشی. حتی گریم او هم ناقص و ناتمام بود و تماشاگر هیچ برداشت دقیقی از شخصیت زینب نداشت غیر از دیالوگ‌های که خود به زبان جاری می‌کرد. اکت نمایشی تأثیر گزاری ارائه نکرد.





عکاس: کیومرث خوش صفت





عکاس: کیومرث خوش صفت

